

وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم*

کوثر حلال خور**

ایرج گلجانی***

چکیده

خشونت از مفاهیم پیچیده و چالش برانگیز در همه فرهنگ‌ها و به ویژه متون دینی تلقی می‌شود، تا آنجا که کمتر می‌توان به معنای مورد وفاقی از آن در میان اندیشمندان دست یافت. در کنار رویکردهای مختلفی که برای تبیین و تعریف این گونه مفاهیم وجود دارد، به نظر می‌رسد می‌توان از رویکردی قرآنی نیز برای رسیدن به یک تعریف مناسب بهره گرفت. در قرآن کریم هرگونه اقدامی که به پایمال کردن حقوق انسان و از بین بردن کرامت ذاتی او مانند حق انتخاب، حق آزادی بیان، تساوی در برابر قانون، نفی تبعیض و به‌کارگیری قدرت نامشروع برای تحمیل اراده گروهی بر گروه دیگر می‌انجامد، خشونت تلقی شده و البته می‌تواند این اقدام گاهی در جهت دفاع از این حقوق و به صورت منطقی و مشروع صورت پذیرد، لذا خشونت به عنوان آخرین راه حل و فقط در جهت دفاع در برابر تجاوز و برقراری عدالت مورد توجه قرار گرفته است و اگر راه‌های پیشگیرانه و بخشش و رأفت بتواند مقاصد عادلانه و اخلاقی را تحقق بخشد نیازی به اعمال خشونت نخواهد بود. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی به واکاوی معناشناسانه واژگان قرآنی حوزه خشونت می‌پردازد. یافته‌های تحقیق دلالت دارد که هفت واژه «شده، دع، غلظت، غضب، مقت، غیظ و فظ» از جمله واژگانی هستند که در شبکه معنایی واژگان قرآنی حوزه خشونت قرار می‌گیرند، که در مواردی اشتراک معنایی و در مواقعی تفاوت مفهومی دارند.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، خشونت مشروع، خشونت نامشروع، وجوه معنایی.

* تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۰۳ تاریخ پذیرش: ۴۰۰/۰۱/۱۳

** دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه قرآن و حدیث (نویسنده مسئول)

Kosar_halalkhor@yahoo.com
goljani@yahoo.com

*** عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

۱- بیان مسأله

واکاوی و رمزگشایی از واژگان کلیدی که بار مفهومی و تاثیر عملی خطیری در حیات آدمی دارند، از امور مهم و مورد اهتمام اندیشمندان به ویژه در دوران معاصر محسوب می‌شود. از جمله این واژگان اساسی مفهوم چالش‌برانگیز خشونت است که خود انبوهی از واژگان جانبی را به همراه دارد. «منتقدان در دروان اخیر با تکیه بر متون مقدس به سطحی‌ترین شواهد مرتبط با امر خشونت‌آمیز استناد می‌کنند و استدلال ایشان چنین است که «نهاد دین در مقام پدیده‌ای بسیار قدرتمند و در قالب منابع مختلف شفاهی و مکتوب، بهره‌گیری از خشونت و جنگ را به صورت گزینه‌ای در دسترس و یا اساساً ضروری و به زبان دینی «واجب»- برای برخورد با سایر اعضای جامعه انسانی مطرح می‌کند» (nelson-pallmeyer, ۲۰۰۵). به عبارت دیگر دین با قدرت تقدس‌دهی خود هرگونه هدف یا عملی را توجیه اخلاقی می‌کند و مرجعی برای مشروعیت‌بخشی به خشونت به شمار می‌رود. و به این سبب ایشان «دین را نهادی امرکننده به بهره‌گیری از توان جبری فیزیکی در تعامل با دیگران می‌دانند و در نتیجه دین و مشخصاً متون مقدس را مسئول مستقیم بروز خشونت، جنگ و آسیب فیزیکی در جوامع انسانی برمی‌شمارند» (۲۶): (harris, ۲۰۰۶)» (اکبری و حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۴).

در حالی که آیات به‌ظاهر خشونت‌آمیز قرآن باید با توجه به دو سیاق درون‌متنی و برون‌متنی تفسیر شوند تا خشونت مشروع به معنای دفاع در برابر متجاوز و توطئه‌گر از قرآن استنتاج شود و در غیر این صورت تفسیر آیات بدون توجه به سیاق، قرآن را به خشونت‌طلبی متهم می‌سازد. زیرا «از قواعد مهم فهم معنای کلمات یک متن، قاعده یا قرینه سیاق است. این قاعده در حوزه علوم و معارف دینی، به‌ویژه تفسیر قرآن کریم، کاربرد گسترده و تعیین‌کننده‌ای دارد. کسانی که در تفسیر آیات قرآن از آیات دیگر به‌عنوان قرائن منفصله در فهم کلام کمک می‌گیرند سزاوار است از سیاق آیات به‌عنوان یکی از

قرائن حالیّه در فهم کلام غفلت نورزند تا در نتیجه معنای آیات در ضمن سیاق آن‌ها دانسته شود؛ زیرا شک نیست که سیاق آیات تأثیر زیادی در آگاهی به معانی و کشف مراد از آن‌ها دارد» (اوسی، ۱۳۸۱: ۲۰۲).

در خصوص پیشینه پژوهش می‌توان به این موارد اشاره کرد: در مقاله «ماهیت و ابعاد خشونت در چشم‌انداز قرآن»، سیدحسین هاشمی، (۱۳۸۳)، نشریه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۳۷ و ۳۸، نویسنده پس از اشاره به پیشینه خشونت در گذشته و امروز، سوبه‌های خشونت را از زاویه رفتار فردی، قلمرو اجتماع، و قلمرو حکومت با استناد به آیات قرآن مورد بررسی قرار داده است. پس از نقد و بررسی تعریف‌های گوناگون از خشونت، به معنی‌شناسی واژه «ظلم» به عنوان واژه کلیدی ترسیم‌کننده خشونت در نگره قرآنی اشاره شده و خشونت‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی و حکومتی را به تفصیل با استفاده از آیات قرآن مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله «معناشناسی خشونت»، محمدرضا هزازه‌ای، (۱۳۸۳)، مجله مطالعات راهبردی زنان، شماره ۲۳، خشونت را در دو مقوله هست‌ها و بایدها مورد بررسی قرار داده است و در بخش اول پس از تعریف خشونت، به اقسام خشونت از قبیل خشونت‌های مجاز و غیرمجاز، فیزیکی و غیرفیزیکی، فردی و اجتماعی پرداخته است. خشونت‌های مجاز خود به سه دسته «خشونت‌های قانونی و غیرقانونی، خشونت‌های ضروری و غیرضروری، خشونت‌های مفید و مضر» تقسیم شده است. در مقاله «واکاوی تحریم خشونت مستقیم در شواهد قرآنی»، رسول اکبری چائی‌چی و مهدی حسن‌زاده، (۱۳۹۳)، مجله آموزه‌های قرآنی، شماره ۲۰، نویسندگان معتقدند پژوهش حاضر بر محتوایی قرآنی متمرکز شده است که با نفی خشونت، به ویژه در مقام تحریم خشونت مستقیم ارتباط می‌یابد. مطابق با گونه‌ای مشخص از نوع‌شناسی خشونت، روشن شده است مصادیقی از خشونت مستقیم که در قرآن کریم تحریم شده است در واقع می‌تواند نیازهای اساسی انسان به بهروزی، معنا و هویت و نیز آزادی و حریت را با چالش مواجه

سازد. با توجه به شواهد قرآنی می‌توان دریافت که آنچه خداوند متعال در موضوعات چهارگانه فوق طرد و نفی کرده است صرفاً خدشه‌دار ساختن مسئله بقا و محروم ساختن انسان‌ها از نیاز اساسی‌شان به حیات نیست بلکه قرآن علاوه بر تحریم خشونت مستقیم در سطح ظاهر یعنی ستاندن جان سایر انسان‌ها در حقیقت، ابعاد مختلف آن نظیر توجه به حق بقا و حیات انسان در سطح آشکار تا نیازهایی چون بهروزی، بهره‌مندی از معنا و هویت و نیز آزادی را نیز در نظر داشته است. به علاوه، اهتمام قرآن کریم به تحریم خشونت که با پنداشت تولید صلح منفی ارتباط می‌یابد نیز قابل توجه است.

مقاله پیش رو با واکاوی مهم‌ترین واژگان قرآنی حوزه خشونت، وجوه معنایی و شبکه مفهومی این الفاظ را مورد تحلیل و مذاقه قرار می‌دهد.

۲. معناشناسی خشونت

واژه خشونت ریشه‌ای عربی دارد. این واژه خود در قرآن کریم به کار نرفته ولی واژگان متعدد حوزه آن که هر یک به نحوی بر وجهی از وجوه خشونت دلالت دارند، در خلال آیات کریمه به چشم می‌خورد.

در فرهنگ لغات عربی معانی متعددی برای مفهوم خشونت مطرح شده است. گاه با متضاد دانستن واژه «خش» با واژه «نرم» ادعا می‌شود که خشونت در اصل برای اشیاء به کار می‌رود ولی هر موقع درباره انسان اطلاق شود، گفتار و رفتار خشن و تند فرد مقصود است (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲۴۳/۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۱۴۰؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۷۰/۴) و در برخی فرهنگ لغات به خشونت در کلام و عمل اشاره گردیده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۱۴۰؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۷۰/۴).

نویسنده کتاب محیط فی اللغة آورده است: «خَشَنَ الشَّيْءُ خُشُونَةً فَهُوَ خَشِينٌ. وَ اخْشَوْشَنَ الرَّجُلُ: لَيْسَ خَشِينًا أَوْ قَالَ قَوْلًا خَشِينًا. وَ كَتَبَتْ خَشْنَاءُ: كَثِيرَةُ السَّلَاحِ. وَ سَنَةٌ خَشْنَاءُ: قَحِطَةٌ. وَ الْحَشْنَاءُ-

مُدُودَةٌ-: بَقْلَةٌ حَضْرَاءُ وَرَفُّهَا قَصِيرٌ. وَ هِيَ الْأَرْضُ الْعَلِيظَةُ، وَ جَبَلٌ أَحْسَنُ. وَ رَجُلٌ أَحْيَشُنٌ: ذَمِيمٌ الْحَالُ» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۲۲۵/۴).

در کتاب معجم مقاییس اللغة ذیل این واژه آمده است: «الخاء و الشين و النون أصل واحد، و هو خلاف اللين. يقال شيءٌ حَشِينٌ. و لا يكادون يقولون في الحجر إلا الأَحْسَنُ. و اخشوشن الرجل، إذا تَمَاتَنَ و ترك الترففة. و كتيبة خشناء، أى كثيرة السلاح» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۸۳/۲).

«حَشِينٌ: خِلَافٌ نَعْمٌ، فَهُوَ (حَشِينٌ) وَ رَجُلٌ (حَشِينٌ) قَوِيٌّ شَدِيدٌ. وَ أَرْضٌ (حَشِينَةٌ) خِلَافٌ سَهْلَةٌ قَالَ ابْنُ فَارِسٍ وَ لَا يَكَادُونَ يَقُولُونَ فِي الْحَجَرِ إِلَّا (أَحْسَنُ) بِالْأَلْفِ» (فيومی، ۱۴۱۴: ۱۷۰/۲).

و اما در اصطلاح «به نظر می‌رسد دشواری اصلی در پرداختن به موضوع ارتباط بین متن مقدس و امر خشونت‌آمیز از آن باشد که خشونت فی‌نفسه یکی از مفاهیم بسیار مناقشه‌پذیر است» (اکبری و حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۷). «برخی معتقدند که ابهام مفهوم خشونت دلایل معرفت‌شناختی ندارد بلکه به سرشت سنجشی یا ارزشی^۱ و نیز توجه به وجه هیجانی^۲ معنای آن ارتباط می‌یابد» (Burgess-Jackson, ۲۰۰۵: ۱۱۱). «از منظری دیگر استفاده از واژه خشونت در نظریات مدرن و معاصر آن‌چنان غیرشفاف، لغزان و ناهمگن است که در روند واکاوی ارتباط آن با دین یا متون دینی، صورت‌بندی برداشتی روشنی از آن را ضروری می‌سازد» (Howes, ۱۹۹۹: ۵۵).

بنابراین واژه خشونت مانند بسیاری از مفاهیم نوین از نظر مفهومی خالی از ابهام نیست و نمی‌توان تعریفی مورد وفاق از آن به دست داد. در کنار رویکردهای مختلفی که برای تبیین و تعریف این‌گونه مفاهیم وجود دارد، و با وجود به هم پیوستگی آن‌ها با فرهنگ‌های مختلف که نوعی نسبیّت در تعاریف را اجتناب‌ناپذیر می‌کند، به نظر می‌رسد می‌توان از رویکردی دینی نیز برای رسیدن به یک تعریف بهره گرفت و چه بسا چنین

۱. Evaluative character.

۲. Emotive meaning.

رویکردی زمینه مناسب‌تری برای وفاق پدید آورد. گرچه برخی صاحب‌نظران، آموزه‌های دینی را در زمینه مؤلفه‌هایی چون خشونت، صلح و جنگ متناقض‌نما می‌دانند، زیرا هم‌زمان هر دو مورد تأکید قرار گرفته‌اند، ولی واکاوی اندیشه اسلامی نشان می‌دهد مشروعیت داشتن مفاهیمی همچون جهاد، قتال، حرب و تنازع در صحنه سیاسی و مفاهیمی همچون قصاص و تازیانه زدن و دیگر مجازات در صحنه قضائی در پیوندی استوار با حق و عدل است و احکام و آداب و آیین‌ها و محدودیت‌های تعیین‌شده برای آن‌ها به‌گونه‌ای است که در نگاهی همه‌جانبه‌نگر به‌هیچ‌روی نمی‌توان سرشت و جوهره آن‌ها را خشونت نامید، همان‌گونه که در تاریخ زندگی بشر نیز نمی‌توان همه شکل‌ها و موارد خشونت مانند مجازات مجرمان را یکسره محکوم کرد.

پدر صلح‌پژوه جهانی «یوهان گالتونگ»^۱ خشونت را در سه دسته «مستقیم»^۲ (Galtung & Fischer, ۳۳۳۳: ۵۵)، «فرهنگی»^۳ (Galtung, ۰۰۰۰) و «ساختاری»^۴ (Galtung, ۹۹۹۹: ۰۰۰) جای می‌دهد. طبق نظر وی چهار دسته نیازهای اساسی انسانی عبارتند از: «بقا، بهروزی، هویت و معنا، آزادی». وی شکل تقیض یا سلب آن نیازهای اساسی را که در جریان خشونت مستقیم رخ می‌دهند «مرگ و فنا، درماندگی و بیمارگونگی، بیگانه‌شدگی، سرکوب و واپس‌زدگی» می‌شمارد (Galtung & Fischer, ۳۳۳۳: ۶۶).

از جمله نکات بسیار مهم دیگر در تعریف خشونت، موضوع «اجتناب‌ناپذیری» است. «در شواهد قرآنی خشونت به مثابه پدیداری «قابل اجتناب» نکوهش یا تحریم می‌شود. به بیان دیگر در یک تلقی واقعیت‌گرا، خشونت به طور مطلق و در فضای خلاء قابل تعریف و

۱. Johan Galtung.

۲. Direct Violence.

۳. Cultural violence.

۴. Structural violence.

نهی نیست؛ زیرا هرگونه کنشی واکنشی را در بر خواهد انگیزد و این نکته در روابطی که یک طرف آن انسان است معنا و الزاماتی عینی می‌یابد. بدین ترتیب، گویا با در نظر گرفتن روانشناسی نگرش و رفتارهای انسانی که غالباً بر پایه نیازهای اساسی و در پاسخ به محرک و انگیزش‌های متنوع او شکل می‌یابد و یا بر اساس الگوی «میل تقلیدی»^۱ وجود عنصر «اجتناب‌پذیری» در تعریف خشونت بسیار عینی و ضروری شمرده می‌شود. بنابراین شکلی از خشونت مستقیم نکوهش و تحریم قطعی قرآنی شده است که امکان اجتناب از فعل آن برای فرد وجود داشته باشد. توجه به این نکته بسیار ظریف در فهم رویکرد قرآن نسبت به خشونت اهمیت پیدا می‌کند» (اکبری و حسن زاده، ۱۳۹۳: ۲۳).

با توجه به اینکه مفهوم خشونت از دیرباز مورد توجه اندیشمندان به ویژه فلاسفه و جامعه‌شناسان بوده است «نقطه توافق و قدر مشترک تمامی مکتب‌ها و نظریه‌های فلسفی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، زیست‌شناختی و اجتماعی این است که اراده و خواست انسان را در برابر عوامل تأثیرگذار جبری - بیرونی یا درونی - نادیده می‌انگارند و سمت و سو دهی زندگی اجتماعی و کردارها و رفتارهای افراد و گروه‌های بشری را فراتر و خارج از قلمرو و تدبیر بایدها و نبایدهای عقلانی می‌دانند. در مقابل مکتب‌ها و دیدگاه‌های خوش‌بین به انسان از جمله مکتب اسلام که آدمی را شرور بالذات و دارای سرشت خشونت‌گر نمی‌شناسد در پی آنند که رفتارهای پرخاشجویانه و خشن انسان‌ها را در علل و عوامل بیرونی جست‌وجو کنند» (هاشمی، ۱۳۸۳: ۴).

«در فرهنگ حقوقی Black در تعریف خشونت آمده است: سوءاستفاده از قدرت، به کار بردن نادرست و بدون مجوز قانونی قدرت که در بیشتر موارد همراه با شدت، بی‌حرمتی یا خشم زیاد است؛ همچنین سوءاستفاده از قدرتی که بر ضد حقوق عمومی، قوانین و آزادی‌های همگانی به کار گرفته شود و سرانجام اعمال زور با هر نیروی فیزیکی برای صدمه زدن، خسارت یا سوءاستفاده» (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۲).

۱. Mimetic desire.

پاره‌ای نیز با جداسازی جنبه‌های مختلف خشونت گفته‌اند: «از نظر شخصی و روانی، خشونت، تندخویی و منس سخت‌گیرانه و یا بروز ناگهانی و انفجارگونه نیرویی است که صورت تهدیدکننده، مخرب و گاه قتال به خود می‌گیرد. از جنبه اجتماعی، خشونت، به نابردباری مذهبی، «دگرناپذیری فکری» و یا «استفاده از زور و قدرت به شیوه‌ای مخرب به‌وسیله نهادها یا هویت اجتماعی در راستای تحصیل غایات موردنظر این نهادها» تعریف می‌شود. چنان‌که در بعد سیاسی، خشونت، یعنی «عدم مماشات با رقبای سیاسی، قاطعیت و عدم چشم‌پوشی از خلاف و خطای متهمان و مجریان»، «نوعی رفتار سیاسی که حاوی عنصر اعمال ناشایست قدرت است» (حنایی کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

برخی نیز با الهام از ماهیت و تعریف آسیب اجتماعی آنچه را در پی می‌آید، تعریف بهتر نسبت به سایر تعریف‌ها برای خشونت می‌دانند: «اقدام علیه جسم، جان، شرف، مال، حقوق فطری، طبیعی، اجتماعی و معنوی فرد، افراد، هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی» (میرخلیلی، ۱۳۷۹: ۱۲۷). «واژه اقدام در این تعریف شامل اقدام فیزیکی چون قتل، ضرب، جرح، غارت، دزدی و نیز اقدام‌های معنوی مانند تهدید، توهین، بهتان، سخریه و ... می‌گردد؛ چه این هر دو طیف، از مصادیق اقدام علیه است، چنان‌که این تعریف، گونه‌های متنوع خشونت فردی، گروهی، سیاسی، روانی، اقتصادی و فرهنگی را در قلمرو خویش جای می‌دهد» (هاشمی، ۱۳۸۳: ۶۵).

این تعریف از خشونت را می‌توان نزدیک‌ترین تعریف خشونت با آموزه‌های قرآنی و نگرش دینی نسبت به خشونت دانست؛ چه قرآن، شمار وسیعی از رفتارها را در قلمرو خشونت قرار می‌دهد؛ رفتارهایی چون، قتل، ضرب و جرح، سرقت، زنا، رباخواری، تمسخر، استهزا، افترا و غیبت، بخشی از رفتارهای خشونت‌آمیزی هستند که قرآن از آن‌ها یاد کرده است. رهیافت به این نگره قرآنی از راه درنگ و تأمل در فراخنای مفهومی واژه ظلم که واژه کلیدی در ترسیم و تبیین خشونت در نگره قرآنی است، میسر می‌گردد.

بنابراین در قرآن هرگونه اقدامی که به پایمال کردن حقوق انسان و از بین بردن کرامت ذاتی او مانند حق انتخاب، حق آزادی بیان، تساوی در برابر قانون، نفی تبعیض و به‌کارگیری قدرت نامشروع برای تحمیل اراده گروهی بر گروه دیگر می‌انجامد، خشونت تلقی شده و البته گاه این اقدام می‌تواند در جهت احقاق این حقوق و به صورت منطقی و مشروع صورت پذیرد.

۳. وجوه معنایی خشونت در قرآن

با واکاوی آیات کریمه قرآنی، هفت واژه «شدة، دَعَّ، غلظة، غضب، مقت، غيظ و فظ» از جمله واژگان مهمی هستند که در حوزه معنایی خشونت قرار می‌گیرند که در زیر به بررسی ارتباط و نسبت آن‌ها پرداخته می‌شود:

۳-۱. شدت

راغب اصفهانی در کتاب مفردات برای شد معانی «محکم بستن»، «استوار و محکم ساختن در آفرینش»، «هولناک و سهمگین» «سخت‌تر بودن از حیث نیرو»، «بخیل و تنگ‌نظر» و «سرعت داشتن» را استفاده کرده است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۰۸/۲-۳۱۰).

ابوهلال عسکری در تبیین این واژه با بیان تفاوت شدة و قوة گفته است: «أن الشدة في الاصل هي مبالغة في وصف الشيء في صلابة وليس هو من قبيل القدرة ولهذا لا يقال لله شديد، والقوة من قبيل القدرة على ما وصفنا، وتأويل قوله تعالى «أشد منهم قوة» أي أقوى منهم وفي القرآن «ذو القوة المتين» أي العظيم الشأن في القوة وهو اتساع» (العسکری، بی تا: ۲۹۷/۱).

زمخسری در اساس البلاغه ذیل این واژه نوشته است: «رجل شديد وشديد القوى، وقوم شداد وأشداء. وشد العقدة فاشتدت. «فشدوا الوثاق»: وشده الله: قواه يشده فاشتد، ويقال: شد الله منك. وهو شديد على قومه، وقد شدد عليهم. ومن شدد الله تعالى عليه. ورجل شديد مشد: شديد الدابة. وأشد القوم. وهذا مشد العصابة. وشاده: قواه «ومن يشاد الدين يغلبه». وشد في العدو واشتد. وأتاني شداً. وامش في شدة الأرض وصلابتها. وقاسيت من فلان الشدة. وبلغ أشده. وفلان شديد

ومتشدد: بخیل، وفيه شدة وتشدد. وأتانا شد النهار وشد الضحی وهو ارتفاعه. وشدوا عليهم شدة صادقة» (زمخشری، ۱۴۱۹: ۴۸۹/۱).

در کتاب الطراز الاول آمده است: «وهو شَدِيدٌ على قومِهِ: ذو غلظة وجفاءٍ لا يَرَأْفُ بهم، وقد شَدَّدَ عليهم تشديداً. وَمَنْ شَدَّدَ شَدَّدَ اللهُ عليه. وَأَشَدُّ الرَّجُلُ إِشْدَاداً، إذا كان ذا دَائِهِ شَدِيدِهِ، فهو مُشَدَّدٌ. وَتَشَدَّدَ في الأمرِ: لم يُسامِح فيه. وهو شَدِيدٌ، وَمُتَشَدَّدٌ: بخيلٌ، وفيه شِدَّةٌ، وَتَشَدَّدُ. وَبَلَغَ أَشَدَّهُ، بضمِّ الشَّيْنِ: كمالَ قُوَّتِهِ وعقلِهِ وقَمِيضِهِ، أو سِنَّ الشَّبَابِ ومبدأ الحُلُمِ، أو أَوْلَهُ» (مدنی، ۱۴۲۶: ۶/۸).

صاحب بن عباد آورده است: «الشين و الدال الشد: العذو. و العقد. و الشدة: مصدر الشدید. و القوة. و شدذنا شدة: أي حمله، و شدوذاً: مثله. و شدذت فلاناً: قوته. و تشدد في كذا. و شد مشدة: أي قهر. و أشد القوم: إذا كانت دواجم شداداً. و فلانٌ مُشَدَّدٌ: مُنْشَطٌ. و شد الشيء يشده و يشده. و ما شد فلاناً: بمعنى ما أشده» (المحيط في اللغة، ۱۴۱۴: ۲۵۳/۷).

واژه «شد» در صیغه‌های متفاوت و به شکل‌های گوناگون در کل قرآن مجید جمعاً ۱۰۲ بار و در ۴۸ سوره و ۹۹ آیه به کار رفته است که از مجموع این آیات مطالب زیر قابل برداشت است:

«کلمه شداد جمع شدید از ماده شدت است که به معنای پهلوان و قهرمان و نیرومند در تصمیم و عمل است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۵۹/۱۱-۲۶۰). منظور از شد (گره زدن و بستن) معنایی در مقابل حل (گشودن و باز کردن) است» (همان، ۱۶۸/۱۰). «شده به معنای قوت است، چیزی که هست موارد استعمال شدید و قوی مختلف است، چون غالب موارد استعمال شدید در محسوسات است، و غالب موارد استعمال قوی به طوری که گفته‌اند در غیر محسوسات است، و به همین جهت به خدای تعالی قوی گفته می‌شود ولی شدید گفته نمی‌شود» (همان، ۴۲۸/۱۶). «شَدِيدُ الْعُقَابِ (سخت شکنجه) یعنی خداوند عقابش شدید است» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۲۸/۲۱). «(وَ أَشَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ) قدرت تفکر و اندیشه را نیز از آنان بگیر» (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۷۳/۸). «(وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ) توصیف عذاب به «شدت» مجاز و از روی مبالغه است زیرا شدت از صفاتی است که مخصوص اجسام است» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۵۳/۲).

۶۷ وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم

بنابراین با توجه به معنای شد در فرهنگ لغات و نیز تفاسیر می‌توان این‌گونه بیان داشت که:

- یک معنای شدت در قرآن، محکم‌کاری است؛ محکم‌کاری پس از اعمال خشونت در جهاد به‌گونه‌ای که دشمن متجاوز پس از آنکه در چنگ مسلمانان به بند آمد امکان فرار یا امکان جاسوسی نداشته باشد. در واقع این نوع شدت برای حفظ امنیت پس از پایان یافتن زمان جنگ است. بنابراین شدت، خشونت مشروع دومی - شدت به خرج دادن در حفظ امنیت - است پس از خشونت مشروع اول - جهاد - تا ره‌آوردهای خون شهدا به هدر نرود. که خشونت مشروع اول برای دفع شر دشمن متجاوز بود و سخت‌گیری و شدت نوع دوم مقام پیشگیری و آسیب‌شناسی است؛ «حَتَّىٰ إِذَا أَنْزَلْنَاهُمْ قَسْفًا سَافًّا» (محمد/۴).

- شدید القوی در مورد حضرت جبرائیل به معنای دارا بودن مراتب بالاتر اختیارات در سلسله مراتب فرشتگان است. بنابراین شدید در اینجا به معنای توانمندتر بودن در رسیدن به خواسته‌ها و فرمان‌برداری از حضرت حق تعالی است - شدید: بالا-؛ «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم/۵).

- شدت در آیه‌ای به معنای استحکام و پایداری و دوام است و عدم نفوذ سستی و تلاشی و از هم‌گسیختگی؛ «وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا» (نبا/۱۲)؛ «وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ» (انسان/۲۸).

- در معنای دیگری شدت در مقابل رحمت است. رحمت یعنی خطاپوشی، یعنی کمک کردن به کسانی که مستحق کمک هستند. پس شدت با کفار به این معناست که نیازها و خواسته‌های کفار را نباید برآورده کرد یا به‌گونه‌ای رفتار کرد که به دشمن غیرمستحق کمک نشود و با نیرومند شدن دشمن قدرتمند تجاوزگری به او داده شود. - شدت: تضعیف دشمن -؛ «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹).

- شدید به معنای بخیل است یعنی کسی که نسبت به انسان‌های دیگر خش و سخت‌گیر است که انتظار کار خیر و انفاق از او نمی‌رود. - خشونت در کمک نکردن و

انفاق؛ بخیل - «وَ إِنَّهُ حُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات/۸).

- عذاب شدید یعنی وبال و عاقبت سنگین که نشان می‌دهد خشونتی که در عدالت الهی است متناسب با اعمال مجرمانه انسان‌ها در این دنیا است. (تناسب بین جرم و مجازات که این تناسب به تجسم در عدل الهی می‌رسد)؛ «فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ» (ق/۲۶).

- اشد اشاره به مراتب دارد. شدت به معنای وخامت بیشتر یا سنگین‌تر بودن عاقبت انسان است. پس اشد به معنای سرانجام سنگین‌تر و تلخ‌تر است؛ «وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَرُدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» (بقره/۸۵).

- به معنی در امان نگه‌داشتن است. یعنی ملک و قدرت فرمان‌برداری او را در امنیت کامل نگه‌داشتیم. که لازمه امنیت بخشی اعمال قدرت و خشونت در برابر متجاوزان است. _خشونت برای حفظ نظام و امنیت-؛ «وَ شَدَّدْنَا مُلْكَهُ» (ص/۲۰).

- شدت به معنای قساوت و سنگدلی است. یعنی کشتن احساسات اخلاقی به‌گونه‌ای که قدرت تشخیص حق از باطل را نداشته باشند -حَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ؛ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَفْقَاهُا-؛ «وَ أَشَدُّ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» (یونس/۸۸).

- گاهی شدت به معنای غرور زیاد -قوم عاد- است. وقتی انسان‌ها دچار توهم شده و خود را در داشتن قدرت و عده و عده از دیگران بالاتر می‌دانند؛ «وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصلت/۱۵).

- شدت در این آیه به معنای ثبات در قوای عقلی -معرفتی- و عاطفی است تا جائیکه قدرت تشخیص مصلحت از مفسده خود را بشناسد -ثبات-؛ «حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» (اسراء/۳۴).

در کل می‌توان گفت شدت به دو دسته کلی قابل تقسیم است: شدت به معنی استحکام در بلوغ، خلقت در آسمان‌ها و زمین، و ... و شدت به معنی خشونت مشروع نظیر خشونت برای حفظ امنیت جامعه که لازمه امنیت بخشی اعمال قدرت و خشونت در برابر متجاوزان است، تضعیف دشمن، اعمال قدرت مفید و مؤثر تا موجب شکست مسلمانان نشود، جهاد،

محکم‌کاری و شدت به خرج دادن در حفظ امنیت برای حفظ دستاوردها و جلوگیری از زایل شدن جان‌فشانی‌ها و ...

۲-۳. غلظة

در کتاب مفردات ذیل واژه «غلظ» آمده است: «الغلظة: سختی و تندی، مقابل رقه یعنی نرمی»، «اصلش این است که در اجسام بکار می‌رود ولی برای معانی هم استعاره می‌شود مثل واژه‌های کبیر و کثیر»، «استغلظت: برای سختی و تندی آماده شد در وقتی که چیزی محکم و سخت شد بکار می‌رود» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۷۱۰/۲).

زمخشری در اساس البلاغه آورده است: «ومن الحجاز: أخذ منه ميثاقاً غليظاً، ونكى فيهم نكيات غليظة، وغلظ على خصمه، وفي فلان غلظة. «وليجدوا فيكم غلظة» وما أغلظ طباعهم، وأغلظ له في القول، وحلف له بأغلظ الأيمان، ومالك تغالطني وتغالطني، وتعاضني وتغايطني؟» (زمخشری، ۱۴۱۹، ۷۰۷/۱).

در کتاب الفروق فی اللغة آمده است: «أن الرقة و الغلظة يكونان في القلب» (العسکری، بی - تا: ۲۵۹/۱).

کاربرد واژه «غلظ» در صیغه‌های متفاوت و به شکل‌های گوناگون در کل قرآن مجید جمعاً ۱۳ بار و در ۱۰ سوره و ۱۳ آیه بوده است. از ۱۳ آیه‌ای که این واژه در آنها مورد استفاده قرار گرفته است می‌توان مطالب زیر را بیان کرد:

«کلمه غلاظ جمع غلیظ است، و غلیظ ضد رقیق است، و مناسب‌تر با مقام این است که منظور از فرشته غلیظ و فرشتگان غلاظ فرشتگانی باشد که خشونت عمل دارند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۶۰/۱۹). «جمله (وَ أَغْلُظُ عَلَيْهِمْ) در دنبال جمله (جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُؤَافِقِينَ) شاهد بر این معنا باشد که مقصود از جهاد، غلظت و خشونت است» (همان، ۴۵۶/۹-۴۵۷). «غلیظ بودن قلب کنایه است از نداشتن رقت و رأفت است» (همان، ۸۶/۴).

«فَطًّا - جفاپیشه و بدخلق. غَلِيظُ الْقَلْبِ - سنگدل و بی‌مهر و عطوفت. و اینکه بین فَطَّاظه و غلظت جمع کرده با اینکه هر دو قریب المعنی هستند برای این است که فَطَّاظت خشونت در کلام است پس هم خشونت در کلام و هم قساوت و سختی دل را از او نفی فرموده» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۳۱۴/۴). «فَطًّا در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و غلیظ - القلب به کسی می‌گویند که سنگدل است و عملاً انعطاف و محبتی نشان نمی‌دهد بنابراین، این دو کلمه گرچه هر دو به معنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود» (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۴۱/۳). «(وَ تَجَنَّبَهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ) غلیظ به معنای سنگین و بزرگ است» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۸۰/۱۲).

«و قوله وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ امر منه تعالى لئيبه ان يقوي قلبه على إحلال الألم بهم و أسماءهم الكلام الغليظ الشديد و لا يرق عليهم» (طوسی، بی‌تا: ۲۶۰/۵).

«وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ ای و کن شدیداً علیهم: یعنی بر آنها سخت‌گیر باش. «غلظة» بمعنی خشونت و رحم نکردن غلظ یغلظ غلظاً. ای - اشدّ و فظّ» (خسروی، ۱۳۹۰: ۹۱/۴).

با توجه به معنای غلظ در فرهنگ لغات و نیز تفاسیر می‌توان این‌گونه بیان داشت:

- در عبارت «میثاق غلیظ»، غلیظ به معنای محکم گرفتن پیمانی است که شکستن آن، عذاب در پی دارد. پس غلیظ در اینجا به معنای بالاترین رتبه تعهد و سخت‌گیری در پیمان گرفتن است که اگر آن پیمان مورد خیانت قرار بگیرد، عذاب غلیظ به سبب آن عهد کشی خواهد آمد. (غلیظ به معنای اتمام حجت که بالاترین مرتبه پیمان و خشونت مشروع است)؛ «أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (نساء/۲۱).

- «فَاسْتَعْلَظَ» قدرتی است که موجب استحکام و ایستادگی و پایداری می‌گردد؛ بنابراین هر قدرتی موجب ایستادگی نمی‌شود؛ «فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ» (فتح/۲۹).

- «غلظة» به معنای قدرت بازدارندگی است تا در شما احساس ضعف و خیال تجاوز

۷۱ وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم

به خود راه ندهند؛ «وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (توبه/۱۲۳).

- «عذاب غلیظ» اشاره به تناسب مکافات و جرم دارد؛ «وَنَجِنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» (هود/۵۸).

- غلظة به معنای شدت و سخت‌گیری است که سستی به همراه نیاورد. یعنی در راه مبارزه با کفار و منافقین ملاطفت بی‌جا نشان ندهید چون آن‌ها پس از اتمام حجت به ستم ادامه می‌دهند؛ «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (تحریم/۹).

- «غلاظ» به معنای خشونت متناسب با جرم است یعنی خشونت اخلاقی در برابر مجرمین که به معنای مکافات عادلانه است و برای احقاق حق مظلوم؛ «عَلَيْهَا مَلَكَةٌ غَلَاظٌ شِدَادٌ» (تحریم/۶). به عبارت دیگر «غلاظ» به معنای اغماض نکردن است یعنی فرشتگان در کیفر دادن جهنمیان هیچ‌گونه رأفت بی‌جا و چشم‌پوشی غیرعادلانه از خود نشان نمی‌دهند که این نکته به آیه «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (تحریم/۹) برمی‌گردد.

«از واژه‌ی غلیظ که صفت مشبیه است و هیئت آن بر ثبوت و ماندگاری دلالت دارد، مفهوم شدت و صالبت پایدار استفاده می‌شود و این کلمه به هنگام تلفظ، آوا و بانگ ویژه‌ای دارد که مفهوم یاد شده را تداعی و تأکید می‌کند» (ملکوتی‌خواه، ۱۳۹۰: ۵).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که غلظة در دو دسته زیر قابل بحث است: غلظة به معنای «سخت‌گیری و شدت» نظیر اتمام حجت و قدرت بازدارندگی، و نیز غلظة به معنای «خشونت مشروع و اخلاقی» نظیر تناسب جرم و مکافات، خشونت متناسب با جرم، اغماض نکردن، مکافات عادلانه و ...

۳-۳. دَعَّ

واژه «دَعَّ» در کتاب مفردات راغب اصفهانی به معنی «دَعَّ: دفع شدید» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۷۶/۱) آمده است.

«دَعَّ الْبَيْتِمْ یعنی بیتیم را بظلم و جفا دفع کرد و از خود راند» (قرشی، ۱۴۱۲: ۳۴۴/۲).

نویسنده الصحاح آورده است: «و دَعَعْتُهُ أَدَعُهُ دَعًّا، أَى دَفَعْتَهُ. و مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. قَالَ أَبُو زَيْدٍ: يُقَالُ لِلْمَعْرِزِ خَاصَّةً: دَعَعْتُ بِهَا دَعْعَةً، إِذَا دَعَوْتُهَا. قَالَ: وَ الدَّعْعَةُ أَنْ تَقُولَ لِلْعَاثِرِ: دَعْ دَعْ! أَى قُمْ فَانْتَعِشْ، كَمَا يُقَالُ: لَعًّا. وَ أُنشِدُ: وَ دَعَدَعَ الرَّجُلُ دَعْدَعَةً وَ دَعْدَاعًا، أَى عَدَا عَدْوًا فِيهِ بَطْءٌ وَ التَّوَاءُّ» (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۲۰۸/۳).

صبغه‌های متفاوت و کاربردهای گوناگون واژه «دع» در کل قرآن مجید جمعاً ۳ بار و در ۲ سوره و ۲ آیه بوده است. از این ۳ مورد مذکور می‌توان مطالب زیر را بیان کرد:

«يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا» (کلمه دع - با تشدید عین - به معنای دفع و یرت کردن به شدت است) (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳/۱۹). «فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ» (کلمه دع به معنای رد کردن به زور و به جفا است) (همان، ۶۳۳/۲۰). «فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ» او یتیم را با خشونت دفع کرده و میراند، برای اینکه او ایمان به پاداش دادن بر او ندارد، پس برای او رادعی از راندن آن یتیم نیست. ابن عباس و مجاهد گویند: یتیم را از حقیقت با خشونت و ستم محروم و او را می‌رنجاند» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۳۰۵/۲۷). «دع (بر وزن جد) به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف است» (مکارم، ۱۳۷۴: ۲۱/۲۲).

«فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ، أَى يَدْفَعُهُ عَنِ حَقِّهِ» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۷۶۸/۵).
«گفته‌اند که دعّ به معنی دور کردن با نیرو و سختی است و سنگ دلی و بی‌عاطفگی را می‌رساند، در صورتی که یتیم از آنان جز مهربانی و ترحمی را طالب نیست که به سبب یتیم شدن از آن محروم مانده است، ولی دل سنگی که بر گرد محور مصالح شخصی می‌گردد، باعثی برای پذیرفتن یتیم و مهربانی کردن به او در خود نمی‌یابد، چه در پی آن مصلحت دنیوی عاجلی تصور نمی‌کند» (مترجمان، ۱۳۷۷: ۳۵۴/۱۸).

«و قَوْلُهُ (فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ) وَصِفَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ، فَبَيْنَ أَنْ مِنْ صِفَتِهِ أَنَّهُ يَدْعُ الْيَتِيمَ، وَ مَعْنَاهُ يَدْفَعُهُ عَنفًا، وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ بِالْجَزَاءِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ لَهُ رَادِعٌ عِنْدَهُ، كَمَا لَمَنْ يَقْرَأُ بِأَنَّهُ يَكْفِيْ عَلَيْهِ، دَعَاهُ يَدْعُهُ دَعًّا إِذَا دَفَعَهُ دَفْعًا شَدِيدًا، وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ (يَدْعُ الْيَتِيمَ) مَعْنَاهُ يَدْفَعُهُ عَنِ حَقِّهِ» (طوسی، بی‌تا: ۴۱۵/۱۰).

وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم ۷۳

با توجه به معنای دع در فرهنگ لغات و نیز تفاسیر می‌توان ارتباط آن با خشونت را این‌گونه بیان داشت که:

- دع در قرآن به معنای راندن کسی است که به انسان نیازمند است که خود خشونتی نامشروع است؛ (يُدْعُ الْيَتِيمَ).

- یک معنای دع به معنای خشونتی است که انسان مجرم را در بی‌پناهی محض قرار دهد؛ یعنی دست کشیدن از کمک به او؛ یعنی خذلان.

بنابراین دع هم در برخورد با فرد بی‌گناه نظیر یتیم و هم در برخورد با فرد مجرم، خشونت نامشروع به حساب می‌آید. ضعیف‌ترین مردم که به بدترین حالت خودش است یتیمان می‌باشند که در قرآن کریم و روایات یتیمان بی‌پناه‌ترین و آسیب‌پذیرترین انسان‌های روی زمین معرفی شده‌اند که کمک نکردن خشونت‌آمیز نسبت به آن‌ها از بدترین خشونت‌های نامشروع است.

۴-۳. غضب

در کتاب مفردات راغب اصفهانی پیرامون این واژه آمده است: «الغضب: هيجان و جوشش خون قلب برای انتقام. غضبه: یعنی اندوه و ملالت. غضوب: بسیار خشمگین، مار و شتر بی‌قرار و هیجان‌زده هم با واژه غضوب- وصف می‌شود. فلان غضبه: او تندخو و زود خشم است. اگر بگویند غضبت لفلان: وقتی است که از کسی که زنده است خشمگین باشی ولی عبارت- غضبت به: وقتی است که او مرده باشد» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۷۰۱/۲).

«استعمال الغضب في صفات الله تعالى مجاز و حقیقته إيجاب العقاب للمغضوب عليه» (العسکری، بی‌تا: ۱۸۶/۱).

«الفرق بين الغضب والسخط: أن الغضب يكون من الصغير على الكبير ومن الكبير على الصغير والسخط لا يكون إلا من الكبير على الصغير، والسخط إذا عديته بنفسه فهو خلاف الرضا يقال رضيه وسخطه وإذا عديته بعلى فهو بمعنى الغضب تقول سخط الله عليه إذا أراد عقابه. الفرق بين الغضب والغيط: الفرق بين الغضب الذي توجه الحمية والغضب الذي توجه الحكمة: أن الغضب الذي توجه

الحمیة إنتقاض الطبع بحال يظهر في تغير الوجه، والغضب الذي توجهه الحكمة جنس من العقوبة يضاد الرضا وهو الغضب الذي يوصف الله به. الفرق بين الغضب وإرادة الانتقام: أن الغضب معنى يقتضي العقاب من طريق جنسه من غير توطین النفس عليه ولا یغیر حکمه، وليس كذلك الارادة لانها تقدمت فكانت عما توطن النفس على الفعل فإذا صحبت الفعل غیرت حکمه، وليس كذلك الغضب، وأیضا فإن المغضوب علیه من نظیر المراد وهو مستقل» (همان، ۳۸۶/۱).

«الفرق بين الغيظ والغضب: قد فرق بينهما بأن الغضب ضد الرضا، وهو إرادة العقاب المستحق بالمعاصي» (همان، ۳۹۱/۱).

«و غَاظِيَه: راعمه. و قوله تعالى: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا، أى مُرَاعِمًا لقومه. و امرأة غَضُوب، أى عبوس. ابن السكيت: الغَضْبُ: الأحمر الشديد الحمرة. و يقال أحمَرُ غَضْبٌ» (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۹۴/۱).

کاربرد واژه «غضب» در صیغه‌های متفاوت و به شکل‌های گوناگون در قرآن مجید در کل ۲۴ بار و در ۱۵ سوره و ۲۱ آیه از قرآن کریم است. و لذا با توجه به این کاربردها می‌توان مطالب زیر را استنباط کرد:

«کلمه غضبان صفت مشبیه از ماده غضب است، و همچنین کلمه اسفا که از اسف با دو فتحه و به معنای اندوه و شدت غضب است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۶۷/۱۴). «غضب به معنای اراده انتقام و یا مجازات است و به همین جهت است که گفته می‌شود خدای تعالی غضب می‌کند ولی گفته نمی‌شود خدای تعالی غیظ می‌کند» (همان، ۲۸/۴). «غضب بقول بعضی، آن بلاء و بدبختی است که در دنیا بجای رضا و نعمت دامن‌گیر شخص می‌گردد و به عقیده دیگران آن عذابی است که انسان در آخرت به سبب گناهان خود خواهد دید» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۹۶/۱). «اسف آن‌چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید به معنی اندوه توأم با خشم است، این کلمه گاهی به هر یک از این دو به تنهایی نیز اطلاق می‌شود و ریشه اصلی آن این است که انسان شدیداً از چیزی ناراحت شود، طبیعی است اگر این ناراحتی نسبت به افراد زیردست باشد به صورت خشم و نشان دادن عکس‌العمل خشم‌آلود ظاهر می‌شود، و اگر نسبت به افراد بالادست و کسانی که تاب مقاومت در برابر آن‌ها نیست بوده

باشد به شکل اندوه آشکار می‌گردد از این عباس نیز نقل شده که حزن و غضب (اندوه و خشم) یک ریشه دارد اگرچه لفظاً آن‌ها مختلف است» (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۷۶/۶).

«و الغضب معنی يدعو الى الانتقام دعاء الانتقاص الطباع لشدة الإنكار، و نقيضه الرضا، و هو معنی يدعو الى الانعام دعاء ميل الطباع. و مثل الغضب السخط، هذا قول الرماني. و قال غيره: الغضب هو ارادة العقاب بمسئقيه، و مثله السخط، و الرضا هو الارادة إلا أنها لا توصف بذلك إلا إذا وقع مرادها و لم يتعقبا كراهة، و لهذا جاز إطلاق ذلك على الله، و لو كان الأمر على ما قاله الرماني لما جاز أن يقال: إن الله غضب على الكفار، و لا أنه سخط عليهم» (طوسی، بی تا: ۴۴۷/۴).

«الغضب، فهو سخط الله المستتبع لعذاب النار، فقد حَقَّ عليكم القول بعد أن أقام الله عليكم الحجة، و تمردتم عليها» (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۶۷/۱۰).

بنابراین با در نظر گرفتن مطالب موجود در زمینه غضب در فرهنگ لغات و تفاسیر می‌توان ارتباط آن با خشونت را این‌گونه بیان کرد:

- غضب به معنای طغیان قوه خشم است؛ یعنی هیجان بالا در قوه غضب و فروکش کردن قوه شهوت؛ «و لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ أَخَذَ الْأُلُوحَ» (اعراف/۱۵۴).

- یک معنای غضب به معنای تأسف خوردن در نتیجه خشمگین شدن در راه حق است نه قدرت انتقام. خشونت تأسف‌آمیز در برابر جرم که چنین خشمی قابل کنترل است چون عبارت «هم یغفرون» آمده است؛ «و إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» (شوری/۳۷).

- کاربرد دیگر غضب در خصوص فردی است که آگاه شود نه نابود. به عبارت دیگر یعنی امید به اصلاح وجود دارد؛ «و لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» (اعراف/۱۵۰).

- مُغَاضِبًا به معنای قدرتی است که پایداری و ثبات می‌دهد. این خشمی است که بر اثر ناامیدی از اصلاح و نجات پیش می‌آید؛ «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (انبیاء/۸۷).

- مغضوب به معنای عذاب مکافات است یعنی سختی‌ها و دشواری‌هایی که مجرم به خاطر گناهان و ستم‌های خود نصیبش می‌گردد؛ «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (فاتحه/۷).

- معنای دیگر غضب، ناخشنودی است؛ یعنی رضایت و خشنودی خدا را از دست دادند. یک ناخشنودی است که پیش از آن خشنودی بوده است؛ «فَبَاؤُا بِغَضَبٍ عَلٰی غَضَبٍ» (بقره/۹۰).

- در آیه «وَمَنْ يُجَلِّلْ عَلَیْهِ غَضَبِی» به معنای عذاب است (طه/۱).

بنابراین خشنوتی در اسلام موجه و مشروع است که در مواجهه با کفار و قابل کنترل باشد؛ به عبارت دیگر غضب‌ورزی و خشمگین شدن در راه حق و به خاطر امید داشتن برای آگاهی‌بخشی به مجرم بکار رود نه از حیث انتقام‌گیری و نابودی؛ که خشنوت پس از ناامیدی از اصلاح و نجات را نیز شامل می‌گردد. همچنین به معنای تناسب میان عذاب مکافات و جرم است. پس ملاک‌های خشنوت و خشنوت‌ورزی با توجه به تغییر شرایط تغییر پیدا می‌کند - امید به اصلاح، در راه حق بودن، تناسب مکافات و جرم و ... -.

۵-۳. مقت

«مقت بغض شدید نسبت به کسی که می‌بینی مرتکب کار قبیح است» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۳۵/۴).

«مقته مقتاً وهو بغض عن امر قبیح. ومقت إلى الناس مقاةة، نحو: بغض بغاضة، وهو مقوت ومقیت، ومقت إليه: نقیض تحبب إليه. وماقتوه. وماقتوا، ومقته إلى: قبح فعله» (زمخشری، ۱۴۱۹: ۲۲۱/۲).

«المقت فی الأصل: أشدُّ البُغْضِ» (ابن الاثیر، ۱۳۹۹: ۳۴۶/۴).

«مَقَّتَهُ مَقْتًا: أَبْغَضَهُ» (جوهری، ۱۴۰۷: ۲۲۶/۱).

کاربرد واژه «مقت» در صیغه‌های متفاوت و به شکل‌های گوناگون در قرآن مجید در کل به تعداد ۶ بار و در ۴ سوره و ۵ آیه از قرآن کریم است. و لذا با توجه به این کاربردها می‌توان مطالب زیر را مورد توجه قرار داد:

«کلمه مقت به معنای شدت خشم است، چون کفر باعث می‌شود انسان از عبودیت خدا سر برتابد و ساحت مقدس او را خوار بشمارد، و نیز این عمل باعث می‌شود که

وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم ۷۷

کافران در نفس خود خسارت بینند، چون نفس خود را که قابلیت داشت از سعادت انسانیت برخوردار گردد، مبتلا به شقاوت و بلا کردند، که به‌زودی در مسیر انتقال خود به‌سوی دار جزا با آن روبرو می‌شوند. و اگر مقت را مقید به عند ربهم کرد، ولی خسار را مقید به آن نکرد، برای این بود که خسار از تبعات و آثار تبدیل ایمان به کفر و تبدیل سعادت به شقاوت است، و این امری است در نزد خود انسان‌ها، ولی مقت که شدت خشم خدا است امری است در نزد خدای سبحان» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷۵-۷۶). «کلمه مقت به معنای شدیدترین مرحله خشم است» (همان، ۴۷۴/۱۷). «مقت دشمنی و خشم سخت را گویند» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۳۷/۲۱). «مَقْتُ به معنای خشم و غضب شدید است» (قرائتی، ۱۳۸۳: ۲۵۳/۱۰).

با توجه به معنای مقت در فرهنگ لغات و نیز تفاسیر می‌توان ارتباط آن با خشونت را این‌گونه بیان داشت:

- مقت مرتبه و شدت خشم را بیان می‌کند و آن شدیدترین مرتبه خشم است که انسان کافر و عصیانگر در حق خود روا می‌دارد؛ به‌عبارت‌دیگر بیانگر تناسب میان جرم و مکافات برای بندگان از سوی خداوند است درحالی‌که همین خشم نسبت به خود از سوی بندگان امری بی‌اثر است.

۳-۶. فظّ

راغب گفته است: «الفظّ: زشت‌خوی، و از این لفظّ به‌صورت استعاره - فظّ یعنی آبی که خوردنش مکروه است و جز در ضرورت و نیازمندی زیاد، نوشیده نمی‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۷۳/۴).

«رَجُلٌ فُظٌّ: سَيِّئُ الْخُلُقِ. وَفُلَانٌ أَفْظُ مِنْ فُلَانٍ: أَيُّ أَصْعَبَ خُلُقًا وَأَشْرَسُ. وَالْمُرَادُ هَاهُنَا شِدَّةَ الْخُلُقِ وَخُسُوفَةَ الْجَانِبِ، وَنَمْ يُرِيدُ بَيْنَهُمَا الْمُبَالَغَةَ فِي الْفُظَاظَةِ وَالْعُلْظَةِ بَيْنَهُمَا» (ابن الاثیر، ۱۳۹۹، ۴۵۹/۳).

«الْفَظُّ: الرَّجُلُ الْغَلِيظُ. وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: افْتَتَظُّ الرَّجُلُ، وَ هُوَ أَنْ يَسْقَى بَعِيرَهُ ثُمَّ يَشْدُ فَمَهُ لِئَلَّا يَجْتَرَّ، فَإِذَا أَصَابَهُ عَطَشٌ شَقَّ بَطْنَهُ فَعَصَرَ فَرْتَهُ فَشَرِبَهُ» (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۱۷۶/۳).

«أُنْحَى عَلَيْهِ بِفَطَاظَتِهِ وَعَنْفِهِ. وَتَقُولُ: قَوْمٌ غَلَاظُ فَطَاظٍ، كَأَنَّ أَحْلَاقَهُمْ فَطَاظٌ» (زمخشری، ۱۴۱۹: ۲۸/۲).

این واژه در قرآن کریم فقط یک بار به کار گرفته شده است «فَطًّا غَلِيظًا الْقَلْبُ» (آل عمران/۱۵۹) و لذا با توجه به این کاربرد می‌توان مطالب زیر را مورد توجه قرار داد:

«کلمه فظّ به معنای جفاکار بی‌رحم است و غلیظ بودن قلب کنایه است از نداشتن رقت و رأفت است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۸۶/۴). «فَطًّا - جفاییشه و بدخلق» (همان، ۳۱۴/۴). «فَظٌّ دَر لَعْتٍ بِه مَعْنَى كَسَى اسْتِ كِه سَخْنَانَش تَنَد وَ خَشْن اسْتِ، وَ غَلِيظٌ - الْقَلْبُ بِه كَسَى مِی گویند كِه سَنگَدَل اسْت وَ عَمَلًا اَنْعَاطِف وَ مَحَبَّتِي نِشَان نَمِی دَهْد بِنَابَرِاین، این دو كَلِمَه گَرچَه هَر دُو بِه مَعْنَى خَشُونَت اسْت اَمَّا يَكِي غَالِبًا دَر مَوْرَد خَشُونَت دَر سَخْن وَ دِيگَرِي دَر مَوْرَد خَشُونَت دَر عَمَل بِه كَار مِی رُوْد» (مكارم، ۱۳۷۴: ۱۴۱/۳).

«وَلَوْ كُنْتَ فَطًّا أَيْ فِظًّا اللِّسَانِ وَ الطَّبَاعِ، خَشْن الْمَعَامَلَةِ، سَيِّئِ الْخَلْقِ، غَلِيظًا الْقَلْبِ فِي قِسْوَةِ الْإِحْسَاسِ الدَّاخِلِي فِي خَفَقَاتِهِ وَ نَبْضَاتِهِ بِالطَّرِيقَةِ السَّلْبِيَّةِ» (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۳۴۲/۶).

با توجه به معنای فظّ در فرهنگ لغات و تفاسیر ارتباط آن با خشونت به‌قرار زیر است:

- فظّ به معنای خشونتی است که باعث تفرقه و ازهم‌گسیختگی انسان‌ها می‌گردد. پس هر نوع خشونتی که وحدت را تبدیل به تفرقه کند فظّ نامیده می‌شود. در این آیه هم (فَطًّا غَلِيظًا الْقَلْبُ) به معنای شدت از دست دادن عاطفه و مهربانی است؛ یعنی بالاترین مرتبه بی‌عاطفگی.

بنابراین فظّ شامل خشونت نامشروع اخلاقی و کلامی می‌گردد که باعث تغییر از وحدت به تفرقه می‌شود. همچنین فظّ یک خشونت کینه‌توزانه است که در فرهنگ اسلامی گناه قلبی حقد است. کینه و حقد یکی از رذایل اخلاقی است؛ کینه حالتی قلبی است که در ظاهر با دشمنی آشکار می‌شود.

چنانکه راغب در مفردات گفته است «غیظ: خشم شدید و تعیظ: اظهار غیظ است» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲/۷۳۰).

«فَإِنَّ الْغَيْظَ صِفَةٌ تَعْرِفُ فِي الْمَخْلُوقِ عِنْدَ احْتِدَادِهِ، يَتَحَرَّكُ لَهَا، وَاللَّهُ يَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ الْوَصْفِ، وَإِنَّمَا هُوَ كِنَايَةٌ عَنْ عُقُوبَتِهِ لِلْمُتَسَمِّي بِهَا الْإِسْمِ: أَيَّ أَنَّهُ أَشَدُّ أَصْحَابِ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ عُقُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ» (ابن الاثیر، ۱۳۹۹، ۲/۴۹۲).

«الفرق بين الغيظ والغضب: قد فرق بينهما بأن الغضب ضد الرضا، وهو إرادة العقاب المستحق بالمعاصي. والغيظ: هيجان الطبع بكثرة ما يكون من المعاصي، ولذلك يقال: (غضب الله على الكفار)، ولا يقال: اغتاظ منهم. وعرف الغزالي وغيره الغضب بأنه: غلبان دم القلب لطلب الانتقام. وعلى هذا فالغيظ والغضب مترادفان، ويكون إطلاق الغضب عليه -تعالى- باعتبار غاية الغاية كأكثر الصفات، فإنها باعتبار الغايات لا المبادي. الفرق بين الغيظ والغضب: أن الانسان يجوز أن يغتاظ من نفسه ولا يجوز أن يغضب عليها وذلك أن الغضب إرادة الضرر للمغضوب عليه ولا يجوز أن يريد الانسان الضرر لنفسه، والغيظ يقرب من باب الغم» (العسكري، بی تا: ۱/۳۹۱-۳۹۲).

«ومن المجاز: وفلان يغايظ صاحبه في العمل أي يباريه ويغالبه» (زمخشری، ۱۴۱۹: ۱/۷۱۸).

«الغَيْظُ: غَضَبٌ كَامِنٌ لِلْعَاجِزِ» (جوهری، ۱۴۰۷: ۳/۱۱۷۶).

کاربرد واژه «غیظ» در صیغه‌های متفاوت و به شکل‌های گوناگون در قرآن مجید در کل به تعداد ۱۱ بار و در ۸ سوره و ۱۰ آیه از قرآن کریم است. و لذا با توجه به این کاربردها می‌توان مطالب زیر را مورد توجه قرار داد:

«کلمه غیظ به معنای خشم و کینه است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳/۶۰۰). «کلمه غیظ به

معنای هیجان طبع برای انتقام در اثر مشاهده پی‌درپی ناملایمات است، به خلاف غضب که

به معنای اراده انتقام و یا مجازات است، و به همین جهت است که گفته می‌شود: خدای

تعالی غضب می‌کند، ولی گفته نمی‌شود خدای تعالی غیظ می‌کند» (همان، ۲۸/۴). «غیظ به

معنای شدت غضب می‌باشد» (همان، ۵۴۹/۹). «کلمه غیظ به معنای اندوه و خشم است»

(همان، ۴۳۵/۱۶). «غیظ به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق‌العاده

روحی است، که بعد از مشاهده نامالایمات به انسان دست می‌دهد» (مکارم، ۱۳۷۴: ۹۸/۳-۹۷). «تعیظ عبارت از حالتی است که انسان خشم خود را با نعره و فریاد آشکار می‌سازد» (همان، ۳۶/۱۵). «و العیظ نقص الطبع بانزعاج النفس» (طوسی، بی تا: ۱۸۶/۵).
با توجه به معنای غیظ در فرهنگ لغات و تفاسیر ارتباط آن با خشونت به‌قرار زیر است:
- یک معنای غیظ بیانگر مرتبه و شدت خشم است (توبه/۱۲۰- ملک/۱۰۸).
- معنای دیگر غیظ صرفاً داشتن هیجان طبع برای انتقام‌گیری در پی مشکلات می‌باشد برخلاف غضب که اراده عملی برای انتقام است (آل عمران/۱۳۴).
- دیگر کاربرد غیظ در تبدیل ائتلاف و وحدت به تفرقه و جدایی در اثر بغض و کینه است (آل عمران/۱۱۹).

بنابراین می‌توان گفت که غیظ بیشتر شبیه یک حالت روحی است - نه یک اقدام عملی - که همراه با غم و اندوه و بغض و کینه نگه‌داشتن است و در حیطه خشونت‌ورزی نامشروع در قالب تفرقه در اثر کینه، هیجان انتقام‌گیری، و ... متجلی می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

۱- هفت واژه «شدة، دَع، غلظة، غضب، مقت، غیظ و فظ» از اهم واژگانی هستند در شبکه معنایی واژگان قرآنی حوزه خشونت قرار می‌گیرند. (البته منحصر به این هفت واژه نیست و به طور مثال اذی - فتنه - قتل - کره - جبار - بطش و ... نیز دال بر خشونت هستند که از بررسی آنها صرف نظر شده است).

۲- واژه «شدة» غالباً به معنی خشونت مشروع نظیر خشونت برای حفظ امنیت جامعه که لازمه امنیت بخشی، اعمال قدرت و خشونت در برابر متجاوزان است.

۳- واژه «غلظة» در دو گونه قابل بحث است: غلظت به معنای «سختگیری و شدت» نظیر اتمام حجت و قدرت بازدارندگی، و نیز غلظت به معنای «خشونت مشروع و اخلاقی» نظیر تناسب جرم و مکافات، خشونت متناسب با جرم، اغماض نکردن و مکافات عادلانه.

۸۱ وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم

۴- واژه «دَعَّ» هم در برخورد با فرد بی گناه نظیر یتیم و هم در برخورد با فرد مجرم، خشونت نامشروع به حساب می آید.

۵- واژه «غضب» به معنای خشمگین شدن، در راه حق و امید داشتن برای آگاهی بخشی به مجرم به کار رود، نه از حیث انتقام گیری و نابودی؛ که خشونت پس از ناامیدی از اصلاح و نجات را نیز شامل می گردد. همچنین به معنای تناسب میان عذاب مکافات و جرم است.

۶- واژه «مقت» مرتبه و شدت خشم را بیان می کند و آن شدیدترین مرتبه خشم است که انسان کافر و عصیانگر در حق خود روا می دارد؛ به عبارت دیگر بیانگر تناسب میان جرم و مکافات برای بندگان از سوی خداوند است.

۷- واژه «فظَّ» شامل خشونت نامشروع اخلاقی و کلامی می گردد که باعث تغییر از وحدت به تفرقه می شود. فظَّ خشونت کینه توزانه است که در فرهنگ اسلامی گناه قلبی حقد تلقی می شود.

۸- واژه «غیظ» بیشتر شبیه یک حالت روحی است - نه یک اقدام عملی -، همراه با غم و اندوه و بغض و نگه داشتن کینه و در حیطه خشونت ورزی نامشروع و هیجان انتقام گیری.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. ابن الأثیر، مجد الدین؛ (۱۳۹۹ ه.ق)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، (تحقیق: طاهر أحمد الزاوی - محمود محمد الطناحی)، بیروت: المكتبة العلمية.
۳. ابن فارس، أحمد؛ (۱۴۰۴ ه.ق)، معجم مقاییس اللغة، (تحقیق: عبد السلام محمد هارون)، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی،

۴. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ (۱۴۱۴ ه.ق)، لسان العرب. (تصحیح: جمال الدین میردامادی)، بیروت: دار الفکر.
۵. اکبری، رسول. و حسن‌زاده، مهدی؛ (۱۳۹۳ ه.ش)، «واکاوی تحریم خشونت مستقیم در شواهد قرآنی»، مجله آموزه‌های قرآنی، خراسان رضوی، ۲۰، صص ۳-۲۸.
۶. اوسی، علی؛ (۱۳۸۱ ه.ش)، روش علامه طباطبایی در تفسیر قرآن، (ترجمه: حسین میرجلیلی)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۷. بحرانی، سیدهاشم؛ (۱۴۱۶ ه.ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
۸. الجوهری، أبو نصر؛ (۱۴۰۷ ه.ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، (محقق: احمد عبدالغفور عطار)، چاپ چهارم، بیروت: دار العلم للملایین.
۹. حسن‌زاده، مهدی. و اکبری، رسول؛ (۱۳۹۲ ه.ش)، «بررسی جایگاه صلح فرهنگی در قرآن کریم»، مجله آموزه‌های قرآنی، خراسان رضوی، ۱۷، صص ۳-۲۶.
۱۰. حنایی کاشانی، محمدسعید؛ (۱۳۷۷ ه.ش)، «پرسش از تکنولوژی و خشونت»، ماهنامه کیان، ۸(۴۵)، صص ۱۲۵-۱۳۵.
۱۱. میرزا خسروانی، علی‌رضا؛ (۱۳۹۰ ه.ق)، تفسیر خسروی، تهران: انتشارات اسلامیة.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ (۱۴۱۲ ه.ق)، مفردات فی غریب القرآن، (تحقیق: صفوان عدنان داودی)، بیروت: دار العلم الدار الشامیة.
۱۳. زمخشری جارالله، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد؛ (۱۴۱۹ ه.ق)، أساس البلاغة، (تحقیق: محمد باسل عیون السود)، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۴. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد؛ (۱۴۱۴ ه.ق)، المحيط فی اللغة، (تحقیق: محمد حسن آل یاسین)، چاپ اول، بیروت: عالم الکتاب.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین؛ (۱۳۷۴ ه.ش)، ترجمه تفسیر المیزان، (ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی)، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. طبرسی، محمد؛ (۱۳۶۰ ه.ش)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (ترجمه: مترجمان)، چاپ اول، تهران: انتشارات فراهانی.

وجوه معنایی خشونت در قرآن کریم ۸۳

۱۷. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ (۱۳۷۵ ه.ش)، مجمع البحرين، (تصحیح احمد حسینی اشکوری)، تهران: مرتضوی.
۱۸. طوسی، محمدبن حسن؛ (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. العسکری، ابی هلال؛ (بی تا)، معجم الفروق اللغویة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن أحمد؛ (۱۴۰۹ ه.ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
۲۱. فضل الله، سیدمحمدحسین؛ (۱۴۱۹ ه.ق)، تفسیر من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.
۲۲. فیومی، أحمد بن محمد؛ (۱۴۱۴ ه.ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، چاپ دوم، قم: موسسه دار الهجرة.
۲۳. قرائتی، محسن؛ (۱۳۸۳ ه.ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۲۴. قرشی بنایی، علی اکبر؛ (۱۴۱۲ ه.ق)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۲۵. مترجمان، (۱۳۷۷ ه.ش)، تفسیر هدایت، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۶. مدنی، علی خان بن احمد؛ (۱۴۲۶ ه.ق)، الطراز الأول و الکناز لما علیه من لغة العرب المعول، چاپ اول، مشهد: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۴ ه.ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۸. ملکوتی‌خواه، اسماعیل؛ (۱۳۹۰ ه.ش)، «معناشناسی میثاق غلیظ در پیمان همسری و بررسی مولفه‌های بنیادین وفاداری به آن»، مجله مطالعات راهبردی زنان، تهران، ۱۳(۵۲)، صص ۱۱۱-۱۴۶.
۲۹. میرخلیلی، سید محمود؛ (۱۳۷۹ ه.ش)، «خشونت و مجازات»، فصلنامه کتاب نقد، تهران، ۱۴ و ۱۵، صص ۱۲۴-۱۵۳.
۳۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و همکاران؛ (۱۳۸۳ ه.ش)، «خشونت و نظام عدالت کیفری»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شیراز، ۴۱، صص ۱-۱۶.
۳۱. هاشمی، سیدحسین؛ (۱۳۸۳ ه.ش)، «ماهیت و ابعاد خشونت در چشم‌انداز قرآن». نشریه پژوهش‌های قرآنی، خراسان رضوی، ۱۰(۳۷ و ۳۸)، صص ۱۸۴-۲۱۱.

۳۲. Burgess-Jackson, K., (۵۵۵۵), "Rape and Persuasive Definition,, **Canadian Journal of Philosophy**, ۵۵(۳).
۳۳. Galtung, J., & D. Fischer, Johan Galtung (۳۳۳۳), **Pioneer of Peace Research**, New York: Springer.
۳۴. Galtung, J., (۰۰۰۰), "Cultural Violence,, **Journal of Peace Research**, ۷۷(۳).
۳۵. Galtung, J., (۹۹۹۹), "Violence, Peace and Peace Research,, **Journal of Peace Research**, ۶(۳).
۳۶. Harris, S., Letter to a Christian Nation, (۱۱۱۱), New York: <http://www.samharris.org>.
۳۷. Howes, D. E., (۹۹۹۹), **Toward a Credible Pacifism: Violence and the Possibilities of Politics**, Albany, State University of New York Press.
۳۸. Nelson-Pallmeyer, J., (۵۵۵۵), **Is Religion Killing Us?: Violence in the Bible and the Quran**, New York, Continuum.





شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی